

کلمه - پیش از ورود به بحث، در حدی که مجال اجازه می‌دهد خواهشمندیم کلیاتی درباره وضعیت دینی این عصر بیان کنید.

- تا قبل از سقوط اروپای شرقی، جهان دوقطبی بود، و این شکل سیاسی حاکم بر جهان موجب شده بود تا واقعیت‌های دینی و فرهنگی به صورت نهفته و در حالت کمون باشد. این جریان دلائل زیادی داشت. تمدن جدید تمدنی است پروتستانی - یهودی - کاتولیکی. این تمدن در دامن این ادیان بالیده است و به جز آنها با بقیه مشکل دارد. البته یهودیت آئینی بسته است و مناسای قومی دارد و قابل مقایسه با

پروتستانتیسم و کاتولیک نیست. اما به هر حال سهمی از خلق این تمدن به لحاظ تاثیرش بر پروتستانتیسم مستقیماً وجود داشته است. در نتیجه تاثیر و نقش بارز از آن دو کلیسای پروتستان و کاتولیک است. این جریان و دلائل متعدد دیگر ایجاد می‌کرد که بقیه ادیان، تمدنها و فرهنگهای گذشته - که مایه‌های دینی یا حتی غیردینی داشتند همه در حال کمون باقی باشند و کم و بیش هم در حال سکون بودند. به هم خوردن شرایط، یعنی شکسته شدن شکل دو قطبی حاکم بر جهان، زمینه مناسبی برای بروز تمام واقعیت‌هایی که تا قبل از این نهفته بودند ایجاد کرد این عامل باعث شد که مهمترین و سریعترین تغییرات در کلیسای ارتدوکس اتفاق بیفتد. لازم به توضیح است که مکانیسم تحولی اسلام در طی تاریخ معاصر دلائل و شکل خاصی خود را داشت که این در درجه اول به ماهیت خود این دین مربوط می‌شد. این تحولات مدتها قبل از سقوط بلوک شرق ایجاد شده بود و این جریان، تاثیر چندانی بر مکانیسم تحولی این دین نداشت. تنها کشورهایی با هویت اسلامی سر تعداد ممالک اسلامی افزوده شد که عمدتاً در قلمرو شوروی سابق قرار داشت. مسائل مربوط به بالکان هم اگرچه ناشی از سقوط بلوک شرق است، اما تاثیر چندانی بر مکانیسم تحولی این دین ندانم معنی که مورد بحث است، نداشت و ندارد. تحولاتی که در اروپای شرقی و روسیه روی داده بوده و شکل نظام سیاسی این ممالک را عوض کرد و بدین ترتیب تمامی جوامع پاد شده دستخوش تحولات بزرگی گردیدند که یکی از عوامل مهم آن واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی

# دیالوگ با

## مسیحیت

مصاحبه با آقای محمد مسجد جامعی

سفیر جمهوری اسلامی ایران در واتیکان

آن جوامع از جمله مذهب ارتدوکس بود. خوب طبیعی بود که آئین ارتدوکس در پرتو این تحولات تکان بخورد. غیر از این، جریانهای دیگری هم اتفاق افتادند که این تحولات را سرعت و عمق بیشتری بخشیدند. مهمترین این جریانات توسعه طلسی کلیسای کاتولیک و کوشش بسیار آن برای تعمیق هر چه بیشتر نفوذ خود بود. این بود که کلیسای کاتولیک توسعه طلب خواهان توسعه نفوذ و تعمیق آن در این قلمرو بود بنابراین کلیسای کاتولیک، در این منطقه شروع کرد به یک نوع نفوذ فرنگیها پروزلیتیزم Proselytium تبلیغ آئین خود در بین ارتدوکس‌ها، این در حالی بود که پیشتر از آن شروع کرده بود به تضعیف روحانیون سستی منطقه و بطور کلی روحانیون ارتدوکس. در ابتدا اینها خیلی موضع دفاعی داشتند و خوب طبیعی بود که بعد از مدتی بتوانند خودشان روی پای خودشان بایستند چون اصولاً این کلیسای مسیحی نیرومندی است یعنی کلیسا بسته در واقع مثل آئین یهود است. به این معنی که حاوی تاریخ و فرهنگ و میراث و حتی هویت تاریخی و فردی کاتولیکها آمیخته است. لذا طبیعی بود که این کلیسا بعد از یک دوره دفاع به مقاومت همه جانبه در برابر کلیسای ارتدوکس بپردازد و چنین هم شد و این در حالی بود که غریب‌ها نیز بنا به دلایلی مایل بودند که این کلیسا تضعیف شود و هنوز هم مایل هستند، چون آنها دیگر از احیای کمونیسم مشارکت‌گرا و سوسیالیسم نسبی ترسند. با این وجود، الان در بعضی از کشورهای نظامی نظامهای سوسیالیستی را احزاب سوسیالیست سرکشان آمده‌اند ولی صرف این نظامهای سوسیالیستی با نظامهای سوسیالیستی قبلی، در این است که در گذشته اینها اهداف سیاسی داشتند و به صورت یک بلوک سیاسی رقیب کار می‌کردند ولی الان بعنوان یک متحد اقتصادی و یک مدل اجتماعی کار می‌کنند؛ لذا مارکسیسم به هر شکلی که شما آن را در نظر بگیرید، دیگر برای غرب بعنوان یک خطر سیاسی به شمار نمی‌آید؛ آنچه که غریبها از آن می‌ترسیدند احیای ناسیونالیسم روسی و اروپای شرقی بود که هنوز هم از آن می‌ترسند و به دلایلی مختلف هر سه اینها، ناسیونالیسم و کلیسای ارتدوکس اند. لذا تضعیف این کلیسا از آن نظر که



دنيا در آغاز تغيير جغرافيايي ديني فرهنگي است. اين به اين معني نيست كه مردم متدين تر شده‌اند، بلكه به اين معني است كه دين در آنجائي كه مخصوصاً هسته اصلي ناسيوناليزم بوده، هسته اصلي تاريخ و ميراث تاريخي بوده، اكنون هسته اصلي آرمانهاي استقلال طلبانه سياسي نيز هست.

هسته اصلي دين ناسيوناليزم بود، به تضعيف اين ناسيوناليزم منجر مي‌شد يعني به تضعيف آنچه كه از آن مي‌ترسيدند. اين مختصري در مورد كليساي ارتدوكس بود. البته ما در جاهاي ديگر، بخصوص در طي يكي دو سال اخير شاهد تحولاتي هستيم. اين واقعاتي دروني جوامعي است كه مي‌خواهند مستقل باشند، در حال حاضر شكل كنوني جهان كه به آن مي‌گويند نظم نوين، داعيه داراني دارد و كشورهاي هم هستند كه مايلند در درون اين نظم قرار بگيرند و خودشان را به طور كامل با اين نظم منطبق كنند. حالا اينكه اين نظم چيست، برايشان مهم نيست؛ مهم اين است كه با اصل اين فكر يعني نظم جديد جهاني كه در راس آن امريكا قرار دارد، هماهنگ باشند. در مقابل اين کشورها، افراد، گروه‌های اجتماعی و همچنین نظام‌های سیاسی وجود دارند كه مايلند خودشان، مستقل باشند؛ يعني استقلال خودشان را در درون شكل جديد سياسي جهان حفظ كنند؛ البته اينها قبلاً هم بودند و اين تمايل را داشتند. مثال روشن آن چين است؛ اين کشور در زمان دوقطبي بودن جهان يكي از پایه گذاران جنبش عدم تعهد بود و عملاً هم به اين فكر تا مقدار خیلی زياد وفادار بود؛ اما توانايي هند در حفظ تعادل خود بعنوان يك کشور مستقل به شرايط سياسي آن موقع كه دنيا دوقطبي بود، بستگي داشت. يعني دو قطبي بودن و نيز رقابتهای ناشی از اين دو قطبي بودن به برخی از کشورها اين اجازه را مي‌داد كه مستقل زندگي كنند و لاف‌زن نسبتاً کشورشان را مستقل اداره كنند. ولی الان جهان يك قطبي شده و امكان برخورداری از آن استقلال نسبي ديگر وجود ندارد با وجود اين مسئله اين كه هم اكنون برای بسیاری از روشنفكران و قدرت بدستان

اين کشورها مطرح است استقلال سياسي است و يكي از مهمترين عواملی كه مي‌تواند استقلال سياسي آنها را تضمين كند، تكيه آنها است به آنچه كه متعلق به خود آنها است. يعني مايلند كه خودشان، متكي به خودشان باشند، و مايل نيستند كه مثل ديگران باشند و عمل بكنند لذا مي‌خواهم اين نتيجه را بگيرم كه اين شكل جديد سياسي جهان بعد از سقوط اروپاي شرقي، شرايطي را ايجاد كرد كه آن واقعاتي نرفته با سرعت پيشري خودشان را تحول بخشيدند و به صحنه آمدند، ولی بدون توجه به اين جريان واقعاتي فرهنگي و تاريخي و ديني به صورت آگاهانه هم مورد رجوع و توجه بسياری از تحصیل کرده‌ها، روشنفكران و حتی قدرت بدستان بسياری از کشورهايی كه چنين تمايلي را دارند، قرار گرفت. حوب اين شرايط كلي است كه ما مي‌بينيم و چنانكه گفتيم دنيا در آغاز تغيير جغرافيايي ديني فرهنگي است. اين به اين معني نيست كه مردم متدين تر شده‌اند، بلكه اين معني است كه دين در آنجائي كه مخصوصاً هسته اصلي ناسيوناليزم بوده، هسته اصلي تاريخ و ميراث تاريخي بوده، اكنون هسته اصلي آرمانهاي استقلال طلبانه سياسي نيز هست، و به شدت و سرعت تمام دارد نيرودند مي‌شود. البته اين واقعات نيز قابل توجه است كه در پيشتر اين کشورها واقعاتي كه در حال حاضر در حال غلبان است حداقل به يك واقعات اجتماعي تبديل شده، توانسته است هنوز شكل سياسي مشخص خود را بدست آورد ولی به صورت فشارهاي سياسي اجمالاً وجود دارد. در روشيه اين مسأله وجود دارد، يعني ارتدوكس هنوز هيچ بهرهي از قدرت را ندارد و شايد هم به صورت مشخص آن طور كه ما متوقع هستيم، هيچ موقعي در حكومت و سياست سهمي نداشته باشد، ولی با اين وجود ارتدوكسها بعد از يك دورانی، آن بيان سياسي و حتی مشاركت سياسي خودشان را و لاف‌زن فشار سياسي خودشان را در آینده خواهند داشت. اين جريان به احتمال زياد در طی سالهاي آینده تقويت مي‌شود و حتی در کشورهای مثل هند و حتی چين با توجه به اين كه هنوز در چين نظام سوسياليستي حاكم است ولی ماهه‌های ناسيوناليزم و بوديسم، در آن دارد رشد مي‌كند و حتی دولت هم اين را اجازه

مي‌دهد و بلكه مايل است به عنواني با کشورهای ديگري كه در شرق آسيا قرار دارند و يا احياناً، برخی از کشورهای اروپايي و احياناً آمريكاي لاتين دبالوگ داشته باشد. اين جريان كلي آغاز شده و ادامه هم خواهد داشت. و اما به اجمال در مورد موقعت كل مسيحيت بگويم: مسيحيت بر عكس آنچه كه عموماً انديشيده مي‌شود، يك واقعت نيست. بياييم در اينجا بايد روشن كنيم كه منظور از مسيحيت كدام شاخه مسيحيت است. در حال حاضر حداقل سه شاخه مسيحيت و چهار شاخه مسيحي وجود دارد: كليساي كاتوليك، كليساي پروتستان، كليساي ارتدوكس و كليساي انگليكان كه بعضي‌ها آن را تلفيقي از كاتوليك و پروتستانيسم مي‌دانند. بالاخره حداقل سه كليساي رسمي قابل تشخيص است و اين سه كليسا در حال حاضر در سه موقعت تاريخي مختلف قرار دارند و سه نوع مسأله مختلف دارند و بطور كلي هر كدام به عنوان شاخه‌اي از يك دين از تجربه كاملاً متفاوتي در دنياي جديد برخوردارند و لذا با هم مشكلات دروني زيادي دارند. بخشی از اين مشكلات بدون آنكه ريشه كلامي داشته باشد. ريشه‌های تاريخي دارد. به اين معني كه پيروان اينها در شرايط متفاوتي به لحاظ تاريخي، سياسي و اجتماعي قرار دارند. لذا نمی‌شود گفت كه جهان مسيحي به چه صورت است و در چه موقعتي بسر مي‌برد با اين وجود بايد بگوئيم اين كليسا در چه شكلي است، در چه موقعتي قرار دارد و حتی اگر بخواهيم دقيقتر بگوئيم بايد بگوئيم كه اين كليسا در اين منطقه به چه صورت است. مثلاً كليساي كاتوليك علی‌رغم اينكه يك كليساي همسان با يكديگري است، معهداً آن تفاوتهايی كه مثلاً شما در كليساي پروتستان مي‌بيند در اين كليسا نمی‌بيند. اما علی‌رغم اين واقعت، موقعت اين كليسا در سرزمينهاي ستنش هم با همديگر متفاوت است يعني موقعت كليساي كاتوليك در اروپا يك جور است، در آمريكاي لاتين نيز با وجود اينكه اين كليسا بعد از كشف آمريكا همیشه وجود داشته اصولاً يك جور ديگر است. حتی در خود اروپا هم كليساي كاتوليك در کشورهای چين، پرتغال، اسپانيا و ايتاليا از هم متفاوت هستند بطوري كه حتی در هيچ کشور اروپايي هم يك جور نيست.

کلیسای کاتولیک حتی در شمال و جنوب کشور ایتالیا که مرکز کاتولیک است شکل کاملاً متفاوتی دارد. لذا وقتی مس‌گویم در مورد مسیحیت می‌خواهیم سخن بگویم، ابتدا باید ببینیم در کدام شاخه مسیحیت و اگر بخواهیم دقیقتر صحبت کنیم باید ببینیم که این شاخه مسیحی در کجا و در چه دوره زمانی مد نظر ماست. چون کاملاً همان‌طور که گفتیم اینها علی‌رغم اشتراک‌هایشان، تفاوت‌های زیادی نیز با هم دارند و برای مطالعه دقیق آنها حتماً باید این تفاوت لحاظ شود. این یک اجماع خیلی کلی در مورد کلیسا بود.

س: با فروپاشی ماده انگاری سوسپالیستی و به بن‌بست رسیدن مادی‌گرای کاپیتالیستی به نظر می‌رسد تمدن جدید با بحرانی همه‌جانبه روبرو شده و چنین دریافت می‌شود که پایان این عصر آغاز بازگشتی دیگر به مفاهیم دینی است این گرایش از بنظر مسیحیت منظور مسیحیت کاتولیک که با آن برخورد داشتید چگونه تعبیر می‌شود. کلیسا چه آمادگی‌هایی برای این اقبال همگانی دارد و تعریف آنها از این گرایش چیست؟

ج: بله، نگاه کنید من در همان بخش اول هم عرض کردم، شما می‌گویید مسیحیت، مسیحیت گرچه گفتید کلیسای کاتولیک ولی کلیسای کاتولیک هم در همه جا یکسان نیست و با هم فرق می‌کنند. منظور شما لاقبل باید در سرزمین‌های سنتی خودش در اروپا باشد. چون کاتولیکها در اروپا بسیار کم هستند و حدود فقط ۱۹ درصد از جمعیت اروپا را تشکیل می‌دهند و اگر منظور شما اروپا باشد من در مورد امریکای لاتین اصلاً صحبت نمی‌کنم و مشخصاً در مورد اروپا صحبت می‌کنیم. واقعیت این است که برای ما تا حدودی قابل تأمل است که حالا ماده‌گرایان به اصطلاح به بن‌بست رسیده، یا اینکه دوره‌اش تمام شده این است که داعیه‌های ایدئولوژیک‌وار این اندیشه‌های ماتریالیستی کلاً به هر صورتی که بسوده میشی بر توسعه و پیشرفت بی‌نهایت خوشبخت کننده و امثال اینها بوده است و این در حالی است که اینها دیگر افول کرده‌اند ولی مشکل است که بگوئیم اصل فکر در معنی تحول یافته جدید خود به بن‌بست رسیده است؛ چون به هر حال آنها یعنی هر ایدئولوژی، هر دین و با

هر نظام فکری و فلسفی، آنجور نیست که شما بتوانید دوره‌اش را بگیریید و براساس خصوصیتی که در آن دوره داشته، به ارزیابی آن بپردازید؛ خوب اینها برای خودشان هم تحول پیدا کرده‌اند. لذا اینکه به بن‌بست رسیده‌اند خیلی محسوس نیست و شاید این ناشی از این باشد که ما خودمان چون دینی هستیم و افکار شدید دینی داریم یک تمایل درونی در ما هست که مایلیم دین قوی بشود؛ لذا هر تحولی که می‌شود اینجور ارزیابی کنیم که دین قوی شده. نمی‌خواهیم منکر اصل قضیه بشوم، ولی می‌خواهیم بگویم که به این شکل هم نیست که دین تا این حد در دنیای امروز قوی شده باشد ولی با این وجود گرایش‌های بسوی آن چه که فراتر از زندگی روزمره است وجود دارد که این توضیحش مشکل است. یک نفر باید یک انسان فرنگی را از درون درک و احساس کند و شرایط او را دریابد تا اینکه دلیل توسعه این گرایش‌ها را دریابد. واقعیت این است که یک فرنگی کیفیت فکرش کیفیت زندگی‌ش، روحش و عقایدش کاملاً بایک انسان شرفی فرق می‌کند. بطوری که شما هرچه به طرف غرب و شمال اروپا بروید این تفاوتها بیشتر احساس می‌شود. چرا که اصولاً یک انسان فرنگی به این تعبیر و یک انسان شرفی حالاً ربطی ندارد که در ایران باشد، در هند هم همینجور است و لازم هم نیست که مسلمان باشد کاملاً در دو شرایط فکری و ذهنی و حتی ساختار شخصیتی متفاوت زندگی می‌کنند و بعنوان دو شخصیت حتی لذت‌ها، آسایش‌ها، در نوع است، دو شکل است و بر این اساس طبیعی است که تلقی‌شان نسبت به مسایل کلی جهان مسایل کلی انسانیت، خوشبختی‌های انسانی، آرمانهای انسانی تفاوت بکند، به هر حال برای فهم چگونگی و علت روی آوردی به دین، و به ارزشهای فراتر بلکه به مسایل فراتر از مسایل مادی و زندگی مادی، باید یک انسان به اصطلاح فرنگی و اروپایی به دقت تشریح شود. یعنی یک گسالت شکافی کامل از نسبت روح و خصوصیات فکری، ذهنی و شخصیتی انسان غربی به عمل آید. اما به هر حال این واقعیت هم باید مورد توجه قرار گیرد که ما در حال حاضر در اروپای غربی شاهد توسعه بسیار شدید پدیده‌های هستیم که خود فرنگیان بدان Sect می‌گویند؛

**- در شرایطی که ما در محاصره تبلیغاتی و در معرض اتهامات مختلف هستیم، اینکه نشان بدهیم دیالوگ داریم رابطه فعال داریم، رابطه خوبی داریم این برای ما محسوب می‌شود و در حال حاضر هم بسیار ضروری است.**

یعنی در واقع فرقه؟ فرقه‌هایی که منشاء دینی ندارند. فرقه‌های عجیب و غریبی که کارهای خیلی عجیب و غریبی هم می‌کنند و حتی بعضی از آنها رفتارشان به تعبیر خودشان وحشیانه و بسیار وقیحانه است و کلیسای کاتولیک با شورای اساقفه ایتالیا همیشه نسبت به توسعه این فرقه‌ها هشدار داده‌اند. اینها اساساً دین محسوب نمی‌شوند و دقیقاً مجموعه‌ای از یک سری کارها و فکرهای عجیب و غریب هستند که به سرعت، مخصوصاً در بین جوانان دختر و پسر توسعه پیدا می‌کنند. برای نمونه «سای بابا» نوع مترقی‌تر و علمی‌تر همین فرقه‌ها می‌باشد که طرفداران خیلی زیادی هم، بخصوص در ایتالیا دارد و آنها پول خیلی کلانی هم برای ترویج این فرقه خرج می‌کنند. حالا این فرقه باز هم یکی از بهترینهاست. یک فرقه‌های خیلی غیرعادی هم وجود دارند که کارهای خیلی عجیب و غریبی می‌کنند و موجب نگرانی همه هم هستند، به هر حال اینها چه چیز را نشان می‌دهد، چرا قبلاً این فرقه‌ها وجود نداشت با اگر وجود داشتند چرا به این وسعت نبودند؟ بررسی این مسائل نشان می‌دهند که یک نوع عطشی پیدا شده البته این عطش نه برای دین پیدا شده چون دین در بطن خودش ایمان به غیب و اطاعت نسبت به یک سلسله مفاهیم و ارزشها را دارد و اصلاً ارزش دارد. یعنی شما را مقید می‌کند به اصولی که دارد. بلکه برای رسیدن به ارزشهای غیرمادی ایجاد شده و این با دین یکی نیست. البته قابل انکار نیست که در کنار این گرایش که به این شکل در حال حاضر پدیدار شده، گرایش‌هایی هم به سوی دین وجود دارد که این گرایش در موارد بسیار زیادی متوجه آئینهای آسیای دور است. یعنی آئینهای هند به آن طرف؛

که کلیسا یعنی حزب دموکرات مسیحی سقوط می‌کند. ناشی از این است که مردم دیگر مسایل نیستند کلیسا نقش سیاسی داشته باشد.

**کلمه:** در محافل عمدتاً غیرمشرقی چنین تبلیغ می‌شود که ادیان امروز بیشتر از پیش به سوی وحدتی جهانی پیش می‌روند و محافل غیردینی و سکولار به این باور دامن می‌زنند به نظر شما رهبران و اندیشمندان مسیحی برای رویارویی با این تبلیغات چه می‌کنند و اساساً چه رویکردی با آن دارند؟

ج: نگاه کنید در اینجا دو تا مسئله وجود دارد: یک وقت هست که ادیان به همدیگر نزدیک می‌شوند. این را در حال حاضر خیلی مشکل می‌شود پذیرفت حالا توضیح هم خواهم داد یک وقت هم هست که این تمایل وجود دارد که بر حسب توسعه ارتباطات و تاثیر و تاثیرهای متقابل و با اصطلاح دهکده شدن جهان، ما سعی می‌کنیم مسایل را از ورای یک دیوار خیلی بلند ببینیم. بلکه سعی کنیم. این دیوارها را بشکنیم و همدیگر را از نزدیک بشناسیم. با همدیگر رودر رو صحبت کنیم و مسایل را به همدیگر بگوییم و بگوئیم که با همدیگر مشکلات عمومی را حل کنیم. این تمایل دوم وجود دارد و الان در دنیا در حال رشد است، ولی حالا این تمایل را اول ممکن است شما در یک منطقه نتوانید پیدا کنید که مثلاً ادیان مختلف دارند اختلافاتشان را کلاً کنار می‌گذارند و به صورت یک مفهوم یکسان در می‌آیند. این احساس و تمایل ممکن است در یک نقطه‌ای باشد اما در کل اینچنین نیست و حتی شواهدی بر خلاف آن نیز هست، لیکن نه به این معنی که لزوماً تراخاها بیشتر می‌شود، بلکه به این معنی که تلاش می‌شود که هر کس بر اساساتهای خودش بیشتر بافشاری بکند. یعنی در یک نگاه کلی. احساس غالب این است که امروز تلاش پیروان هر دینی برای تأکید بر روی اصالتهای خود از قبیل دین، فرهنگ و تاریخ خود

الته یک گرایشهای هم به سوی مسیحیت حاکم وجود دارد ولی این اساساً یک جریان مستقل نیست. به عنوان حتی خاص کلیسا و ناشی از اقدام مستقیم کلیسا برای جذب مردم هم نیست بلکه یک جریان کلی است که وجود دارد در همین کلیسا هم سهم خودش را از این موج بدست آورده است. خصوصیات مهم این گرایش جذب من در چهارچوب کلیسای کاتولیک صحبت می‌کنم. گرایشهای مهم دینی است که به سوی کلیسای کاتولیک روی می‌آورد و خصوصیت مهمش این است که خواهان فردی تر شدن دین است و می‌خواهد کلیسا بعنوان یک نهاد اجتماعی از فعالتهای سیاسی خودش چشم پوشد یعنی آنها را نداشته باشد. بلکه بکورت بگم آنها را کنار بگذارد و فعالیت اجتماعی را در پیش بگیرد. مهمترین مثالی که من می‌توانم عرض کنم شکست حزب دموکرات مسیحی در ایتالیا در طی سالهای اخیر است که همیشه اکثریت آرا را داشت ولی در انتخاب اخیر، علی‌رغم پشتیبانی صریح کلیسای کاتولیک ایتالیا و شخص کاردینال که رئیس اساقفه ایتالیا است و حتی پشتیبانی غیرمستقیم خود پاپ از این حزب، به شدت شکست خورد. اگرچه الان می‌شود گفت که کاتولیسم در ایتالیا در آنجایی که به صورت ایسان فردی است بنا به صورت یک نهاد اجتماعی برای ارائه خدمات اجتماعی، قوی تر از گذشته است. اما علی‌رغم این توسعه کمی و کیفی قدرت می‌بیند





در گذشته، این کشور به عنوان یک کشور توسعه یافته  
 شناخته می شد. اما در دهه های اخیر، این کشور به دلیل  
 مشکلات اقتصادی و سیاسی، به یک کشور در حال  
 توسعه تبدیل شده است. این کشور دارای منابع طبیعی  
 فراوانی است که می تواند به توسعه اقتصادی آن کمک  
 کند. با این حال، این کشور با چالش های زیادی  
 مواجه است که نیاز به برنامه ریزی دقیق و  
 اجرای صحیح دارد.

بیشتر از گذشته نضج گرفته است و اکنون یکی از  
 حلقه های نازارهای سیاسی در منطقه شوروی سابق  
 (قفقاز یا آسیای مرکزی) که اکثر اربشه های قومی  
 دارند، در شرق اروپا، یوگسلاوی  
 سابق و منطقه بالکان، به نوعی در امریکای  
 لاتین، پسین گروه های حساس در حدود  
 امریکایارگشت و نکه شدید این منتهای به هویت  
 تاریخی خودشان است با این وجود جریان کلی  
 جهانی در مجموع اتفاقاً عکس این را نشان  
 می دهد ولی پاسخ گفتن به اینکه آیا این تاکید به  
 هویت تاریخی موجب اختلافهای بیشتر در  
 جامعه جهانی خواهد شد، بسیار مشکل است  
 ولی به نظر می رسد این تمایلی که هر کس  
 خودش، خودش باشد و آنچه که خودش دارد به  
 آن تکیه کند دارد قوی تر می شود، حتی در خود  
 اروپا، گروه های زیادی در بین روشنفکران در بین  
 تحصیل کرده ها و جوانها هستند که مایل اند بیش  
 از گذشته هویت خود را بازیابند بدین معنی که  
 انسان اروپایی امروز مایل است که فرض کنید  
 ایتالیایی باشد مایل است فرانسوی باشد و  
 نمی خواهد آمریکایی باشد، یعنی نمی خواهد از  
 آن مدل های روش زندگی از آن مدل های ارزش  
 مدل های تبلیغی و از آن مدل های توصیه شده  
 آمریکایی و به مفهوم کلی روشن زندگی آمریکایی  
 پیروی کند (چون آمریکایی ها بیشتر تاکید دارند  
 که روش های زندگی خودشان را در جوامع دیگر  
 گسترش بدهند) الان در خود اروپا این روحیه  
 هست که یک آلمانی مایل است بیشتر از نسل  
 گذشته خودش آلمانی بماند و یک ایتالیایی مایل  
 است بیش از نسل گذشته خودش ایتالیایی بماند.  
 من چند مثال روشن دیگر عرض کنم. شما اگر  
 نگاه کنید می بینید قبل از پایان جنگ سرد  
 کلیسای ارتدوکس و کلیسای کاتولیک روابط  
 تقریباً خیلی سردی با هم داشتند. ولی الان  
 روابطشان کاملاً خصمانه است، حالا ارتدوکسها  
 خیلی زورشان نمی رسد که بیش از این درگیر

بشوند و الا اگر توانایی بیش از این داشتند و اگر  
 کاتولیکها ملاحظه کاری طبیعی و ذاتی که دارند  
 نداشتند، این درگیری فوق العاده شدیدتر می شد.  
 از نظر ارتدوکسها فرض کنید بحران در بالکان  
 یکی توسط کاتولیک است الان حتی اگر نگاه  
 کنید هر داخل حدود شرق کاتولیک هم نه  
 کاتولیسیم آمریکایی لاتین کاملاً و به طور  
 واقعی از کاتولیسیم اروپایی فاصله گرفته و شاید  
 یکی از جنبه های مهم گسترش سریع این پروتستان  
 نیز در آمریکای لاتین همین مسئله است. مثال  
 دیگرش هر خود کلیسای انگلیکان و کلیسای  
 کاتولیک است برای نمونه این اختلاف حداقل در  
 دو سه سال گذشته شدیدتر شد. یعنی قبلاً خیلی  
 آرام بود و الان به همان میزان شدت پیدا کرده.  
 بطوریکه حتی بسیاری از کلیسایها در حوض  
 انقضا و کشتیهایشان گفتند ما می خواهیم  
 کاتولیک بشویم و این حاکی از وجود یک تنش  
 شدید در میان آنها بود. به همین ترتیب این قطبیه  
 در مورد پروتستانها و کاتولیکها نیز صادق است و  
 شما اگر بطور کلی آن شکل کلی جهانی را در نظر  
 بگیرید، اصولاً نمی شود گفت که ادیان دارند به  
 هم نزدیک می شوند که یک دین خلاصه جهانی  
 را ایجاد بکنند بلکه حتی سیر کلی ادیان، خلاف  
 این نظر را ثابت می کند و چنانکه عرض کردم هر  
 کسی مایل است بیشتر به اصالت های خودش،  
 بیش از هر دوره گذشته تکیه بکند.  
 کلمه: درباره گفتگو میان ادیان هم اگر اشاراتی  
 داشته باشید خیلی ممنون می شوم



اگر مایل باشید ابتدا با یک دید فلسفی - تاریخی، به تاریخچه این گفتگوها بپردازید و اگر امکان داشته باشد اشاره‌ای هم به روش، قوانین و شکل این گفتگوها که در گذشته انجام گرفته است، بکنید.

ج: اصول گفتگوی بین ادیان و متحمله بین اسلام و مسیحیت در ایران بیشتر متنی بر فلسفه کلامی است در حالی که در غرب اصلاً چنین نیست. نه اینکه بین اسلام و مسیحیت اینجور نباشد بلکه بین شاخه‌های مختلف مسیحیت هم اینجور نیست. اصلاً در غرب بحثهای کلامی مطرح نیست. فعلاً من به نهادهای دینی غرب مانند کلیسای کاتولیک یا کلیسای پروتستان و غیره و اینکه آیا این نهادهای دینی اصلاً چگونه هستند آیا دینی هستند یا اینکه فقط تعهدها رسالت سیاسی دارند و کلاً ترکیب این سیاست و دین به چه صورت است و تا چه مقدار این دو در خدمت دیگر هستند نمی‌پردازم؛ اما اجمالاً دیالوگی که می‌گویند، شما نباید فلسفی و کلامی‌اش را لحاظ کنید، چه، دیالوگ در واقع اگر بخواهیم ترجمه‌اش کنیم به معنی مذاکره دینی جهت نیل به اهداف سیاسی است؛ نه اینکه من چه می‌گویم و تو چه می‌گویی و او چه می‌گوید و من حرف شما را از زبان خودتان و شما هم حرف مرا از زبان خودم بشنوید. این درست شبیه همان مسئله شرق شناسی است. شرق شناسی در معنای عام خود تا اواخر قرن نوزدهم که اسلام را نیز شامل می‌شد عبارت بود از: ادبیات، تاریخ، فرهنگ، تمدن، فلسفه، هنر شرق اما از

اوایل قرن بیستم خصوصاً بعد از جنگ جهانی دوم این فکر در بین یک عده ایجاد شد که بیاییم دیگران را از زبان خودشان بشناسیم و بفهمیم که نمونه بارز این نوع نگرش نسبت به شرق و اسلام، کتاب «اسلام صراط مستقیم» Islam The True Path است.

نمونه دیگر آن موسسه‌ای در آمریکاست که اعلام کرد ما باید برای شناخت اسلام بیاییم ببینیم خود مسلمانان در مورد دین خود چه می‌گویند. برای همین کارگزاران این موسسه یک سری مقاله از مسلمانان گرفتند در مورد آئین اسلام. بهر حال منظورم این است که این گرایش کلی که قبلاً وجود داشت یک گرایش فلسفی بوده. یک گرایش علمی بوده. این نوع نگرش هم که ما بیاییم دیگران را از زبان خودشان بشناسیم مربوط به گذشته و حداکثر تا دهه ۶۰ بوده است البته نه اینکه این دیگر اصلاً وجود ندارد. حالا هم وجود دارد و نیرومند هم هست نه در بین محافل دینی رسمی مثل واتیکان بلکه در بین تئولوگها و بین اقتراد مستقلی که می‌خواهند دیگران را بشناسند و بطور کلی اصلاً این یک خواست انسانی است که آدم می‌خواهد دیگری را بشناسد. حالا دیگری چه بخواهد خودش را بشناسد چه کشورش را چه تاریخش را و چه دینش را قرفی نمی‌کند و این جوینان طبیعی همیشه وجود داشته است که افراد می‌خواهند همدیگر را بشناسند و از صحبت مستقیم لذت می‌برند و دوست دارند در پرتو آن دیگران را بشناسند؛ اما این حرفها و این مطالبه ربطی به دیالوگ کلیسای کاتولیک با ادیان دیگر و با شاخه‌های دیگر مسیحیت و من جمله با اسلام و چه شاخه‌های دیگر دینی با دیگران در مفهوم امروز خودشان ندارد. من الان می‌خواهم درباره خود مسیحیت و کاتولیسم صحبت کنم. در بین مسیحی‌ها و مخصوصاً در بین کاتولیک‌ها همان جویری که عرض کردم، دیالوگ یعنی مذاکره علمی و دینی داشتن، اما نه به هدف کشف دیگری و فهم دیگری. این تقریباً برای آنها در مورد اسلام با شاخه‌های دیگر مسیحی حاصل و ایجاد شده به هدف اینکه از این کشف به یک نتیجه سیاسی برسند. من مثال می‌زنم ارتدوکسها و کاتولیکها، خوب سالیان درازی با همدیگر دیالوگ دارند یعنی مذاکره دینی دارند

اما این مذاکره دینی هدفش این نیست که حالا تو چه می‌گویی و من چه می‌گویم و یا طبیعت عیسی از چیست از نظر من چیست این اولاً و با لذات مورد اهتمام نیست، بلکه وقتی می‌گویند که ما با کلیسای واتیکانی‌ها با کلیسای ارتدوکس، دیالوگ داریم. از نظر سیاسی و اجتماعی به این معنی است که رابطه ما با کلیسای ارتدوکس، رابطه خوبی است، ما همدیگر را به رسمیت شناخته‌ایم به همدیگر احترام می‌گذاریم، تا آن حد که در کنار همدیگر به صحبت می‌نشینیم. مثل این است که مناسبات دو کشور همجوار که با همدیگر مشکل دارند، به یک حدی می‌رسد که مذاکرات کلاً قطع می‌شود و وقتی می‌گویند که کشور الف با کشور ب که دچار مشکل هستند وارد مذاکره شدند یعنی به آن حد از حل کردن مشکلات متقابل رسیده‌اند که حاضر بشوند برای مذاکره در دور یک میز بنشینند، دقیقاً در مورد کلیسا هم وضع به همین نحو است. چنانچه وقتی می‌گویند کلیسای کاتولیک با کلیسای ارتدوکس مذاکره دارد دقیقاً به این معنی است که مشکلاتشان به حداقل رسیده و توانسته‌اند با همدیگر در کنار یک میز جمع بشوند. اصلاً این مفهوم مراد است. و آن کسانی هم که جمع می‌شوند گفتیم مثلاً این بحث دینی را ارائه خواهند داد ولی اولاً و با لذات این را می‌خواهند بگویند که ما به عنوان نماینده این کلیسا و آنجا به عنوان نماینده آن کلیسا با همدیگر مشکلی نداریم؛ و وقتی حوادثی پس از سه چهار سال گذشته پس از سقوط اروپای شرقی روی داد و به شدت رابطه آنها منسحب شد این دیالوگ هم قطع شد. قطع دیالوگ یعنی چه یعنی رابطه منسحب شد و مثلاً تلاش واتیکان برای جلب آنها و نشان دادن آنها در دور میز مذاکره یعنی اینکه باید با همدیگر مشکلاتمان را حل کنیم به این معنی که در تلقی دیگران این ذهنیت را ایجاد بکنیم که مشکلاتمان حل شده و ما با همدیگر مذاکره می‌کنیم. البته این حرف را تنها ارتدوکسها و کاتولیکها نمی‌زنند بلکه کاتولیکها و پروتستانها هم می‌زنند.

برای نمونه همین جریان پذیرفته شدن زن‌ها به عنوان کشیش، توسط کلیسای انگلیکان، رابطه این کلیسا و کاتولیکها را منسحب کرد. در نتیجه دیالوگ دچار مشکل شد و اگر احیاناً دوباره بعد

از این تشنج بین کلیسای انگلیکان و در واقع کلیسای کاتولیک به مرکزیت واتیکان، دیالوگ انجام بشود یک معونه زیادی می خواهد که اینها را با همدیگر صلح بدهد یا مذاکرات مقدساتی انجام بشود کار انجام بشود و بعد اگر خواستند مجدداً یک دیالوگ دیگر برقرار شود این به این معنی است که رابطه این دونا دوباره به حالت عادی برگشته است. این مطلب در مورد اسلام هم صادق است؛ مثلاً وقتی کلیسای کاتولیک می گوید که من با اسلام دیالوگ دارم، به این معنی که رابطه من با اسلام یک رابطه محترمانه ای است در اینجا اصلاً بحث در این نیست که در آنها چه بحثی می شود چه صحبتی می شود، برای همین هم عرض می کنم این بحثی که مشول دیالوگ است دارای دو بخش جداگانه است: یکی در واقع «کمسیون پاپی دیالوگ بین الادیان» که با ادیان غیرمسیحی و یهودی یعنی اسلام - بودیسم، هندوئیسم، آیینهای بدوی افریقا و امثالهم مذاکره می کند و دیگری در واقع «مجمع پاپی است» یعنی در واقع مجمع التفریب بین ادیان مسیحی است و برای افزایش در واقع تفاهم شاخه های بین مسیحی و همچنین آئین یهود تلاش می کند که تلویحاً دارای جنبه کاملاً سیاسی می باشد و الا یهود بعنوان یک دین، باید داخل بین الادیان باشد، اینها به لحاظ اینکه برای یهودیت به دلایل سیاسی نه اعتقادی اهمیت ویژه ای قائل هستند، در نتیجه آن را برده اند داخل خانواده خودشان؛ که بعد داده اند، نه خارج خانواده خودشان؛ که بعد می خواهند با آن ارتباط داشته باشند. بهرحال این دو کمسیون وجود دارد ولی این دو هدفش این نیست که بفهمد یهودیت چیست و در کتاب مقدس چه معنی دارد یا اینکه آنها بفهمند که اینها چه می گویند. مطلبشان که در این قسمت است چه معنی دارد، یا ارتدوکسها بفهمند که کاتولیکها چه می گویند، انگلیکانها بفهمند که کاتولیکها چه می گویند. این واقعیتها را همه آن فرقه ها می دانند و اصولاً هدف، هدف سیاسی است و مذاکره دینی در جمع نیل به اهداف سیاسی است و یا لااقل نیل به اینکه در دنیا چنین وانمود شود که ما مشکلی با هم نداریم و مشکلاتمان قابل اغماض است مثلاً روابطمان با ادیان دیگر، یا اسلام هم همینطور است.

## دیالوگ یعنی مذاکره علمی و دینی داشتن، اما نه به هدف کشف دیگری و فهم دیگری.

این حرفهایی که معمولاً در ایران اندیشیده می شود اصولاً خیلی عجیب است، شاید احساس می شود که ایرانیها بیش از هر ملت دیگری تصرف می کنند بر آنچه که واقعیت است یعنی این شیشه ای که ما دیگران را از ورای آن می بینیم از همه غلیظتر است و از همه تغییر دهنده تر است اصولاً، همه چیز و از جمله این قضیه را جور دیگری می بینیم.

دیالوگ خیلی لازم است. ببینید چنانکه گفتیم اصلاً بحث کلامی نیست، حتی من روشن تر بگویم برای نمونه در خود واتیکان، متخصصین واقعی اسلام که اسلام را می شناسند - هیچ کدامشان در دایره یا اداره «کمسیون پاپی دیالوگ بین ادیان» قرار ندارند! حتی رئیس این کمسیون آقای کاردینال آریزه یکی از آفمهایر است که از نظر معقولات کمترین اطلاعی درباره ادیان دیگر ندارد او اهل تجربه و ساهبوست است متخصص ادیان آفریقای و در واقع ادیان ابتدایی انیمیم است و به هیچ عنوان نه اطلاعی درباره اسلام و نه درباره بودیسم و هندوئیسم دارد، با این وجود رئیس این مجمع هم ایشان است. علاوه بر ایشان افراد دیگری هم که در این مجمع هستند اطلاعاتی درباره ادیان دیگر دارند ولی این اطلاعات آنان نه به آن لحاظ است که آنها این در این مجمع هستند بلکه چون با موسسات تخصصی دیگری که کارشان این است که دیگران را شناسند همکاری دارند، این اطلاعات را کسب کرده اند لذا برای نمونه از متخصصان اسلام که البته در واتیکان هم زیاد هستند یک نفر هم در این مجمع وجود ندارند. علاوه بر آن متخصص بودایی شناس هم اصلاً در آن وجود ندارد چون اصلاً هدفش این نیست که اسلام چه می گوید من چه می گویم؟ بودیسم چه می گوید کلاً هدف، هدف سیاسی است. اما این مطلب برای ما لازم است نه به آن باب که بدانیم دیگران درباره ما چه می گویند یا تاکنون چه تحولات فکری یا کلامی داشته اند، این بحث در جای خود لازم و خوب است. ولی این در صورتی است که طرف مقابل ما کلیسای رسمی

نباشد. بعد آن آزاداندیشان کاتولیک یا پروتستان و با فرض کنید انگلیکان و یا ارتدوکس باشند. حالا ارتدوکس یک شرایط خاص تری دارد باید آنها باشند یعنی استادان مستقل یعنی آن انتقال تجربه دینی دیگران توسط تجربه کلامی و فلسفی دیگران برای ما خیلی مغتنم و خیلی هم خوب است، همچنین است انتقال تجربیات ما به دیگران. آنها خیلی از این مسئله استقبال می کنند ولی این نباید در مراکز رسمی انجام بشود، ثمره این ارتباط هم صرفاً یک نتیجه علمی خواهد بود و خوب هم هست، یعنی شما فرض کنید با فلان دانشگاه در آلمان، فرانسه یا ایتالیا که دانشگاه کاتولیکی الهیات معتبری دارد وقتی ارتباط برقرار می کنید، صحبت می کنید، این نتیجه علمی دارد و به همان نتیجه علمی هم کم و بیش محدود می شود اما موقعی که برای دیالوگ، مثلاً با مرکزیت کلیسای کاتولیک در واتیکان یا با کلیسای ارتدوکس یعنی مرکزیت رسمی مسیحیت ارتباط برقرار می کنید این ثمره سیاسی دارد و نتایج سیاسی بسیار مهم دارد و بسیار هم ضروری است در شرایطی که ما در محاصره تبلیغاتی و در معرض اتهامات مختلف هستیم، اینکه نشان بدهیم دیالوگ داریم، رابطه فعال داریم، رابطه خوبی داریم این برای ما بکنوع امتیاز سیاسی بسیار مهم محسوب می شود و در حال حاضر هم بسیار ضروری است، حالا با واتیکان یا با کلیسای ارتدوکس باشد که بسیار ضروری است چون در واقع رابطه ما با کلیسای ارتدوکس نه تنها نشان می دهد که ما رابطه خوبی با گروههای اجتماعی با گروهها یا در واقع نظام سیاسی آن کشور پیدا می کنیم بلکه منجر به یک نوع تلطیفی در رابطه ارتدوکسها و کل مسلمانها می شود، یعنی با توجه به کیفیت پراکندگی مسلمانها در شرق اروپا و اینکه در خود روسیه یا بطور کلی جمهوری های سابق روسیه مسلمانان در این مناطق که معمولاً اقلیت هستند، خیلی نیاز دارند که رابطه خوبی با ارتدوکسها داشته باشند، این برای ما سرنوشت ساز است و این رابطه خوب با ارتدوکسها بخشی می توانند خودشان موثر باشند، یعنی بعنوان یک اقلیت، بخشی از آنها کشورهای اسلامی هستند و با گروههای اسلامی خارج از این منطقه هستند که با رابطه خوبشان با ارتدوکسها می توانند به آنها

کمک کنند که با ارتدوکسها رابطه بهتری داشته باشند. لذا برای حفظ موقعیت اینها در این مناطق و احیاناً کمک برای حل مشکل بوسنی و امثالهم. مخصوصاً رابطه ما و کلیسای ارتدوکس دیالوگ ما با کلیسای یونان بسیار ضروری است. اتفاقاً آنها هم خیلی استقبال می کنند ما از نظر سیاسی دقیقاً و عمیقاً به نتایج این نوع دیالوگها و به وجود این دیالوگها نیاز داریم. ولی اشیاهی که آقایان می کنند در مورد این دیالوگها این است که می گویند بعد ما می نشینیم و می گوئیم تو حقی یا من. من حق هستم یا تو یا تو چند درصد از حق را داری. من چند درصد از حق را دارم این فقط یک شکل است. حتی در مذاکره سیاسی دو کشوری که من مثال زدم در مذاکره ای که بین دو کشور هست واقعاً در میز مذاکره مسایل متلا به اختلاف ایجاد کرده مورد بحث قرار می گیرد. مثل مسایل مرزی. مسایل تبلیغاتی. اما در اینجا یعنی در بین کاتولیکها یا در بین یک کلیسا و دنیای اسلام حالا با یک کشور نمی گویم دنیای اسلام یک کشور اسلامی حتی لازم نیست که این مسایل هم مورد بحث قرار بگیرد. یک موضوع انتزاعی مورد بحث قرار بگیرد کافی است.

ولی مهم شکل است در هر جای دنیا اسم دیالوگ را می آورند و مثلاً وقتی می گویند دیالوگ وجود دارد به این معنی است که رابطه خوب و قابل احترام بین این دو وجود دارد و ما به این کاملاً نیاز داریم.

**کلمه:** آیا شما با اعتقاد برخی که معتقدند جریانات سیکولار و غیردینی مساله دیالوگ را از دامن می زنند و آن را جهت تضعیف دین بکار می برند، موافقت می کنید؟

ج: نه مسئله اینجور نیست یعنی گاهی ما از شدت سوءظن خودمان را فلج می کنیم اصلاً دنیای ما دنیای نزاحم است هر کاری که انجام بشود یک عوارض منفی دارد یعنی اینجور نیست که شما یک کاری بکنید که توی دنیا ما داریم کار می کنیم ما واقعاًش این است که وقتی گفته می شود سیکولارها دنبال این هستند شاید منظورشان بصورت ناخودآگاه این بوده که آنها با این مذاکرات مایل هستند که آن اصلتها و اصول ما را نرم کنند و ما را تحت تأثیر قرار بدهند و در نتیجه یک تفسیر پروتستان گونه نسبت به اسلام

یا حتی کاتولیک مآبانه به اسلام پیدا کنیم نه این یک چیز خیلی دوری است واقعاًش این است که من شواهدی بر این قضیه ندیده ام و حالا یک نفر خودش این دغدغه را در داخل خودش داشته باشد این ممکن است یا ممکن است طرف مذاکره کننده یک ضعفی داشته باشد ممکن است تحت تأثیر فردی قرار بگیرد که آن آقا ممکن است اثر بگذارد تحت تأثیر قرار بگیرد. واقعاً این جریان، جریان دیالوگ بین ادیان بعنوان دیالوگ در حال حاضر برای همه کسانی که من می شناسم لاقفل در چهارچوب مسیحیت می شناسم شاخه های مختلف کلیسا، صرفاً بامراکز رسمی عرض کردم نه با استادان مستقل یا مراکز صرفاً نتایج سیاسی مورد نظر و نهادش است. این مسئله که من چه می گویم یا تو چه می گوئی نیست که بخواهد تأثیر و تأثیر بگذارد در ضمن این جلسات.

**کلمه:** شما چه مشکلاتی را در دیالوگ متصور می دانید؟

ج: در واقع مشکلی نیست واقعاً دیگران از دیالوگ با ایران استقبال می کنند اولاً ایران از نظر فرهنگی و همچنین مسیحیها پیش از یک کشور است از نظر ادیان ایران، ایران مسیحیت پرست است لذا در ذهن تحریف کرده های مسایل علوم انسانی و مسایل دینی و تاریخی پیش از آنکه یک کشور را تداعی بکند یک فرهنگ و تمدن را تداعی

**- تلاش می شود که**

**هرکسین ایرانی و مطالبات فرهنگی  
اصالتهای خودش بیشتر پافشاری  
بکنند، یعنی با مردم اسلامی  
در یک نگاه کلی.**

**احساس غالب این است که امروز  
تلاش پیروان هر دینی برای  
تاکید بر  
روی اصالتهای خود از قبیل دین،  
فرهنگ و تاریخ خود بیشتر  
از گذشته  
تضع گرفته است.**

می کند. تمدن و فرهنگی که به هر حال از نظر آنها خیلی قابل احترام است و حتی از نظر مسیحیان سهمی در تکوین مسیحیت و تاریخ مسیحیت داشت و در جای خودش درست بهر حال به دلایل مختلف و با توجه به سنت مستمر فلسفه ایران که لاقفل در مقایسه با کشورهای اسلامی دیگر غنی تر است، یک تعادل ششیدی هم برای این نوع دیالوگ وجود دارد. گفتیم دو نوع ما می توانیم دیالوگ داشته باشیم یکی دیالوگ به معنی دیالوگ در مفهوم فلسفی اش یعنی طرح مباحث دینی و مسایل فنی و کلامی که آن در مراکز غیررسمی باید صورت بگیرد که خیلی هم خوب و مفید است در آنجا واقعاً این است که من زیاد دیدم مثلاً هندی بدون ترس و لوز حرفش را می زنند حرفهای طرف را هم با خونسردی می شنود در گفتارهایی که من دیدم و یک چیزهایی را مستقل می کند و یک چیزهایی را می گیرد این حالت را مقداری که من تجربه دارم ما نداریم یعنی یا خیلی عجولیم در القای آنچه که می خواهیم یعنی در پذیراندن آنچه که می خواهیم بیان بکنیم یا خیلی بهت زده می شویم در آنچه گوش می کنیم نه باید متعادل باشیم اگر این حالت خونسرد و در عین حال اعتماد به نفس و در عین حال بسته نبودن که هر چیزی را رد کنیم و به اندازه کافی هم به خودمان متکی باشیم و اصولمان را بدانیم بنظرم دیالوگهای خیلی موفق می توانیم داشته باشیم با بخش علمی و بخش فلسفی دیالوگ، در این مورد. اما در مورد ایده خیلی هم احتیاج نیست که تعریف کنیم من حقم، او حق است، او جقدر حق دارد، من جقدر حق دارم بعد با همدیگر تعارضمان چه جوری می شود. نه ما عنوان دو انسان داریم حرف می زنیم. مگر شما به یک کشور دیگر می روید یک نفر را پیدا می کنید توی حیواناتی در یک قطار یا توی اتوبوس یا در هواپیما با او صحبت می کنید اول تعریف می کنید که من جقدر از او بگیرم یا جقدر او از من می گیرد کجاش حق اوست و کجاش باطل است. البته قبول دارم که بحثای دینی عمیقتر و دقیقتر از این است ولی این چه کاری است که ما از پیش خیلی نگران باشیم نه اعتماد بنفس داشته باشیم خونسردی داشته باشیم. در عین حال بسته هم نباشیم. هر دو انسانی اصلاً انسان خاصیتی این



است که می‌تواند با دیگران ارتباط برقرار بکند، همین کافی است. دیگر خیلی موشکافی نمی‌خواهد اگر اینطور باشد ما موفق هستیم یعنی دیالوگهای موفق خواهد داشت، اما در مورد بعدی که با مراکز رسمی کلیسای ما ارتباط داریم که چنانکه هم گفتیم این ضروری هم است، در حال حاضر واقعاً ضروری است، مخصوصاً توی شرایطی که ما الان داریم زندگی می‌کنیم که شرایط سختی هم هست از لحاظ سیاسی. در اینجا طرف مقابل در واقع باید بداند که اصلاً این مذاکره برای چی دارد تشکیل می‌شود هدفش چیست و طرف مقابل متوقع چه نتایجی است و اصلاً این نوع مذاکره در عرف امروز چه معنایی دارد در عرف کلیسای امروز چه معنایی دارد و چگونه از دستاوردهایش استفاده بکند. این قسمت‌ها است که باید یکی نوع اطلاع عمیق سیاسی و اجتماعی نسبت به آن حوزه داشته باشد. این باشد این هم خیلی موفق می‌شود. البته مسایل بین کلیسای ما باید بدانند در واقع یک اطلاع عمومی عمیق و در عین حال یک اطلاع سیاسی مشخص این را داشته باشد این دیالوگ می‌تواند موفق باشد. این را هم من اضافه کنم که مسلم حتی نوع دیالوگ دوم در صورتی بهترین توفیق را دارد که مباحثی که طرح می‌شود حالا چه مباحث دینی باشد و چه مباحث فلسفی چه مباحث اجتماعی باشد چه مباحث اخلاقی باشد یا فرهنگی باشد، اینها از عمق لازم برخوردار باشد یعنی اعجاب طرف را برانگیزد و یعنی طرف احساس احترام بکند نسبت به طرف مذاکره کننده‌اش در نتیجه این نتیجه سیاسی دارد ولی نتیجه مطلوب در صورتی بدست می‌آید که مذاکره کننده دارای سطح مناسب علمی باشد. آن هدایت کننده‌های این دیالوگ هستند که باید اهداف سیاسی را بدانند و مسایل را بدانند و الا شرکت کنندگان در این بحث باید افراد مطلعی باشند در آن زمینه‌ای که آن بحث دارد انجام می‌شود، اگر اجتماعی است در زمینه اجتماعی، اگر تاریخی است در زمینه تاریخی، اگر فلسفی و کلامی است در زمینه فلسفی و کلامی و دینی. آن اداره کننده این دیالوگ در واقع آن روسای این دیالوگ باید مسایل سیاسی و اجتماعی را دقیقاً بدانند. مذاکره

کننده باید سطح علمی خودش را داشته باشد گفتیم مذاکره دینی است، ولی ثمره سیاسی دارد. خوب اگر مذاکره دینی است در نتیجه مذاکره ممکن است دینی اجتماعی باشد، دینی فرهنگی باشد، مذاکره کننده طرف ما نیز باید مسلم افراد قوی باشند، افراد کارآمدی باشند تا آنکه فرد سیاسی بتواند بهره‌برداری لازم را از آن بکند به این معنی که احترام طرف مقابل را جلب کند.

س: زمینه‌های کار آمدش را می‌شود ذکر فرمایید؟

دیگر بستگی به عنوانش دارد اگر عنوان کنفرانس عنوانی است که صرفاً دینی کلامی است متخصصین دینی کلام باید در این دیالوگ شرکت کنند.

س: دینی کلامی در سطح اسلام یا اینکه کلا

ج: خوب نه دیگر، مسلماً در سطح اسلام ولی خوب طبیعتاً باید اطلاعاتی هم از طرف مقابل داشته باشد چون الان ما می‌دانیم که ما چقدر اسلام‌شناسی در غرب داریم چقدر کرسی داریم صدها کرسی اسلام‌شناسی، شرق شناسی، ایران شناسی ولی در ایران خیلی محدود است.

بله این مشکل را داریم ولی این مقدار هم به اصطلاح فقیر نیستیم که جا بزنیم من بطور تعداد کسانی که با مسایل کلی کلامی و فلسفی و به اصطلاح چه در سطح کلی و چه در سطح جزئیات دقیقاً آشنا هستند کم نیستند. ممکن است مسایل سیاسی را ندانند و شکل سیاسی موجود را ندانند و الا تعداد کسانی که هستند و آشنا هستند خیلی کم نیستند عموماً اینکه در غرب هم که تعداد کسانی که اسلام را می‌شناسند زیاد هستند اما بیشتر اینها عمق ندارند قسماً مهمشان آدقهای کم اطلاعاتی هستند، یعنی نباید خیلی وحشت‌زده بشویم که حالا همه چیز را می‌دانند نه البته یک عده هستند که خوب می‌دانند واقعاً زحمت کشیده‌اند ولی این هم که تصور شود که ما هیچ کسی را نداریم که آنها را بشناسد، آن مقدار که من می‌شناسم آقایانی که در ایران هستند و این مسایل حالا جنبه کلی قضیه را می‌دانند، یعنی فلسفه دین را می‌دانند، کلام را می‌دانند، مسایل کلامی تحولات فلسفی و دینی را می‌دانند، در واقع کم نیستند.

در اینجا باید نکته‌های را بگویم که اصولاً

مذاکره با مراکز رسمی کلیسا از نظر خود آنها یک مذاکره دینی باهدف سیاسی و دقیقاً بخاطر همان است که آن یک شرایطی همیشه دارند برای پذیرش اصل مذاکره یعنی خودشان برای اینکه با طرف مذاکره کنند این شرایط را دارند نه تنها کاتولیکها دارند دیگران هم دارند برای نمونه واتیکان خیلی پیشنهاد کرد به کلیساهای مختلف ارتدوکس برای مذاکره ولی عموماً نپذیرفتند بخاطر اینکه بدلائیل مختلفی که براساس آن دلایل انتقاد می‌کردند از موضع کلیسای کاتولیک در باب ارتدوکسهای اروپای شرقی می‌گفتند تا وقتی این سیاستها تغییر پیدا نکند تا تبلیغ دینی Proselytism تغییر پیدا نکند تا جذب روحانیون و کمک به خریدن روحانیون با دادن کمکها تغییر پیدا نکند تا متهم کردن روحانیون ارتدوکس و همکاری با رژیمهای کمونیستی در مطبوعات کاتولیکی تغییر پیدا نکند ما حاضر نیستیم با کلیسای کاتولیک و واتیکان مذاکره کنیم، همچنین که کاتولیک هم مثلاً برای مذاکره با دیگران نیز شرایطی دارد بهرحال نکته این است که چون این مذاکره مذاکره دینی است ولی نتایج سیاسی دارد لذا همیشه طرف مقابل شرایط خودش را در نظر می‌گیرد که آیا این شرایط وجود دارد یا ندارد یا اینکه به چه صورت باید طرف دیگر را به رعایت آن نکات متعهد بکند مفید بکند و اگر او پذیرفت و در عمل هم نشان داد مثلاً بعداً مذاکره بکند به هر حال همینجوری که می‌بینید همه چی حتی مقدماتش هم سیاسی است.